

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE6955

بِإِذْنِ اللَّهِ

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

مکتبہ الدیندار رسائل و ترجمہ در سبیل کبریا و جلال

۴۹

تجربہ

بہ چھاپہ خانہ حسینی شیخ ولایت حسین الدمشقی حسین

طبع و نشر

طبع و نشر



و بن خوانند حاصل شود یا تصور باشد یا تصدیق زیر آن

صورت حاصلہ اگر صورت نسبت چیریت بخیر یا سیاب

چنانکه گوئی ریخته است یا سبب چنانکه گوئی زید

مولیست آن صوت را صدیق خوانند و اگر آن

صورت حاصله غیر صورت نسبت مذکور است اثر انصاف

خوانند تیس علم که عبارت از ادراک است منحصر در قصو

و تصدیق قضایا بعد از این معلوم شود که نسبت خیر و شر

خواه با حجاب خواه بسلب بر سر و حجاب کی حجاب خا که معلوم

شود و هم اتصال چنانکه کوئی اگر آفتاب برآمده باشد و

بشد یا گوی نیست چنان که اگر اصاب برآمده باشد

باید باشد سوم الفضالی چنانکه گوئی این عددی از زوج یا یا فرد و یا گوئی

فصل اول در بیان اقسام افعال  
 افعال را به دو قسم تقسیم می کنند یکی افعال  
 ماضیه و دیگری افعال مضارع و مستقبله  
 افعال ماضیه را به دو قسم تقسیم می کنند  
 یکی افعال ماضیه بعینه و دیگری افعال  
 ماضیه کسبه  
 افعال ماضیه بعینه را به دو قسم تقسیم  
 می کنند یکی افعال ماضیه بعینه صریحه  
 و دیگری افعال ماضیه بعینه کسبه  
 افعال ماضیه کسبه را به دو قسم تقسیم  
 می کنند یکی افعال ماضیه کسبه صریحه  
 و دیگری افعال ماضیه کسبه کسبه  
 افعال مضارع را به دو قسم تقسیم می  
 کنند یکی افعال مضارع صریحه و دیگری  
 افعال مضارع کسبه  
 افعال مستقبله را به دو قسم تقسیم می  
 کنند یکی افعال مستقبله صریحه و دیگری  
 افعال مستقبله کسبه

عبداللہ صاحب دارالعلوم دیوبند کے ہاتھ لکھا ہے۔



نیت چنین که این شخص با انسان باشد یا حیوان پس

ادراک نسبت حملی و اتصال و انفصال با سیاحت سبب

تصدیق باشد و آنرا که <sup>۳</sup>نیز خوانند و ادراک <sup>۴</sup>ماورائے

اینها تصویب شد و چون تصدیق اورا کنست ختم شد

موجودہ ماسحات و ناسبات اور ان کے

الم

سورج و شب و ہر موسم و ہر حال میں

و بعد از آنکه این کتب را در میان خود  
توزیع نمود و به هر یک از آنها  
تکلیف نمود که در هر روز  
در این کتب مطالعه نمایند و  
در هر روز در این کتب  
مطالعه نمایند و در هر روز  
در این کتب مطالعه نمایند

ناله رید قام ۱ حاجی بابا سدر رصو رید حله علم علی ۱ وارصو

ایم محکم است از صورت بیان در مقام است حکایت ما

بعد از آن در آن نسبت بر وجه اسما یا نسبت حاصل شود پس تصدیق  
یعنی بعد از انقضای ثلثه و در وجه بدیعت بدیعت و در بدیعت نه زمانه و در

مؤمن باشد بر تصور کوم علیه و تصور کوم بر تصور

[illegible]

حکیمه لیکن بچکدام ازین تصورات ثلثه نزد اهل تصدیق چنانچه  
نیست فصل بدانکه تصویر بر دو قسم است یکی آنکه در صورت  
احتیاج بنظری و فکری نباشد چون تصویر حرارت و برودت  
و سیاهی سفیدی و مانند آن و این قسم را تصویر خروئی میخوانند  
دوم آنکه در صورت احتیاج باشد بنظری و فکری بن تصویر  
روح و ملکات و چرن و مانند آن و این قسم را تصویر فطری خوانند و  
همین تصدیق نیز بر دو قسم است یکی تصدیق خروئی که محتاج  
نباشد بنظری و فکری چون تصدیق بآنکه آفتاب مشرق است  
و آنکه مشرق است دوم تصدیق نظری که محتاج باشد بنظری و فکری  
چون تصدیق بآنکه سیاحت عالم جوهر است و عالم حادث است غیر آن  
فصل تصویر را بر دو تصویر خروئی و تصدیق نظری و تصدیق خروئی را بر دو قسم

فقدین ستم غم کرد و در دلت آید  
آنها فزونی آید و در دلت آید  
عنا الفزونی آید و در دلت آید  
کجا آید و در دلت آید  
بیا که آید و در دلت آید  
هفت و آید و در دلت آید  
نعمانی آید و در دلت آید

[illegible]

در خصوص اعتبار از اقامت  
استیضاحی که استیضاحی از اقامت





بالفاظ و عبارات است از حیث واجب شد بروی که نظر کند  
 به حال الفاظ باعتبار دلالت او بر معانی و فصل دلالت  
 بودن شئی است بچیزی که از علم بوی لازم آید علم بچیزی دیگر  
 و آن شئی اول را دال گویند و ثانی را مدلول و وضع تخصیص  
 است بچیزی دیگر بر وجهی که از علم بچیزی اول حاصل شود و علم  
 ثانی پس علم بوضع سببی است از سبب دلالت و سبب  
 دلالت بحکم استقراء بر سه قسم است اول دلالت وضعیه که  
 وضع را در و مدخل است و آن در الفاظ باشد چون دلالت  
 زیر بر ذات وی و در غیر الفاظ باشد چون دلالت خطی و  
 عقود و اشارات و نصب معانی که از ایشان مفهوم گردد  
 دوم دلالت عقلیه که بمقتضای عقل است و این نیز در الفاظ

و در الفاظ و عبارات است از حیث واجب شد بروی که نظر کند  
 به حال الفاظ باعتبار دلالت او بر معانی و فصل دلالت  
 بودن شئی است بچیزی که از علم بوی لازم آید علم بچیزی دیگر  
 و آن شئی اول را دال گویند و ثانی را مدلول و وضع تخصیص  
 است بچیزی دیگر بر وجهی که از علم بچیزی اول حاصل شود و علم  
 ثانی پس علم بوضع سببی است از سبب دلالت و سبب  
 دلالت بحکم استقراء بر سه قسم است اول دلالت وضعیه که  
 وضع را در و مدخل است و آن در الفاظ باشد چون دلالت  
 زیر بر ذات وی و در غیر الفاظ باشد چون دلالت خطی و  
 عقود و اشارات و نصب معانی که از ایشان مفهوم گردد  
 دوم دلالت عقلیه که بمقتضای عقل است و این نیز در الفاظ

و در الفاظ و عبارات است از حیث واجب شد بروی که نظر کند  
 به حال الفاظ باعتبار دلالت او بر معانی و فصل دلالت  
 بودن شئی است بچیزی که از علم بوی لازم آید علم بچیزی دیگر  
 و آن شئی اول را دال گویند و ثانی را مدلول و وضع تخصیص  
 است بچیزی دیگر بر وجهی که از علم بچیزی اول حاصل شود و علم  
 ثانی پس علم بوضع سببی است از سبب دلالت و سبب  
 دلالت بحکم استقراء بر سه قسم است اول دلالت وضعیه که  
 وضع را در و مدخل است و آن در الفاظ باشد چون دلالت  
 زیر بر ذات وی و در غیر الفاظ باشد چون دلالت خطی و  
 عقود و اشارات و نصب معانی که از ایشان مفهوم گردد  
 دوم دلالت عقلیه که بمقتضای عقل است و این نیز در الفاظ

ط انسان بر معنی حیوان مطلق و تضمن لالت لفظاً

ملفوظات

4

الشیخ باللس اولو افضا





خارج نیز حاصل شود و اگر اینچنین نباشد آن لفظ را

بر روی دلالت کلی دائمی نباشد و پیش اصحاب این <sup>مذهب</sup>

دلالت کلی دائمی معتبرست و اما پیش علماء اصول و پیروان

دلالت فی الجملة کافیست پس لزوم عقلی پیش ایشان <sup>لا بد از دلالت فی الجملة</sup>

شرط نباشد بلکه لزوم فی الجملة <sup>لا بد از دلالت فی الجملة</sup> است **فصل**

بر گاه که موضوع له بسیط باشد و او را لازم ذهنی

نباشد اینجا دلالت مطابقت باشد فی تضمن التزام <sup>لا بد از دلالت فی الجملة</sup>

دلالت تضمن التزام فی مطابقت صورت نه بند <sup>لا بد از دلالت فی الجملة</sup>

و اگر موضوع له بسیط باشد و او را لازم ذهنی بود اینجا

دلالت التزام باشد فی تضمن اگر موضوع له لفظ <sup>لا بد از دلالت فی الجملة</sup>

مركب باشد و او را لازم ذهنی نباشد اینجا <sup>لا بد از دلالت فی الجملة</sup>

لا بد از دلالت فی الجملة  
برای استنباط  
دلالت کلی  
دائمی  
معتبرست  
و اما پیش  
علاء اصول  
و پیروان  
دلالت فی  
الجملة  
کافیست  
پس لزوم  
عقلی  
پیش  
ایشان  
شرط  
نباشد  
بلکه  
لزوم  
فی  
الجملة  
است

۱۱

لا بد از دلالت فی الجملة  
برای استنباط  
دلالت کلی  
دائمی  
معتبرست  
و اما پیش  
علاء اصول  
و پیروان  
دلالت فی  
الجملة  
کافیست  
پس لزوم  
عقلی  
پیش  
ایشان  
شرط  
نباشد  
بلکه  
لزوم  
فی  
الجملة  
است



ست مفرد و مرکب مرکب آن باشد که خبر لفظ وی دولت

گنذ بر جبهه معنی مقصود وی و دلالتش مقصود باشد  
چون رامی الحجاره و مسفر دان که ایچین نباشد و این  
بر چهار قسم باشد یکی آنکه جز ندارد و چون همزه استفهام

و دوم آنکه جزوار و ولیکن آن جزو دلالت جزو

معنی ندارد اما چون زید سوم آمد خبر دوازد و

آن چند روز است و از این خط و بر سر سنی است که هر چند معنی

مقصود ولایت نثار و چون عبدالمعز در حالت غیبت

[illegible]

و من مضمون مقصود و کلام و الا ان مقصود و ناسخ چون

و از این جهت که در این کتاب



و مرکب تام اگر فی نفسه محصل صدق و کذب باشد آنرا

خبر و قضیه خوانند و این عهده است و در باب تصدیقات

و اگر محتمل نباشد آن را انشا خداوند عز و جل کند البتة

برطالب چون این روی و استغمام و خواه دلالت

مکتبہ بر طلبہ چون مثنوی و ترجی و تعجب و نداء و ماسندان و

این قسم یعنی الشا معبرست در محاورات و غیرتأمل

است که بروی سکوت صحیح نباشد و این بنقسم می شود

به ترکیب تنقیدی که در رمی جزء دوم قید اول باشد

خواه باضافت چون غلام زید و خواجہ ابوصف چون حیوان

ماطی و این عهد است در باب تصوات و ترکیب غیر

تقییدی چون فی الدار و خستہ عشر فصل

[illegible]











بناست و در آن جنس واقع شود آن جنس  
 در جواب تمام مشارکات در آن جنس واقع شود آن جنس  
 در جواب تمام مشارکات در آن جنس واقع شود آن جنس  
 در جواب تمام مشارکات در آن جنس واقع شود آن جنس

انسان است و فوق او جسم نامی است و فوق جسم نامی  
 جسم مطلق است و فوق جسم مطلق جوهر است و آن جنس که  
 در جواب تمام مشارکات در آن جنس واقع شود آن جنس  
 قریب خوانند چون حیوان که هر چه با آن در جوهر است  
 شریک است چون او را با آن در سوال جمع کنی  
 جواب حیوان باشد و آن جنس که در جواب از جمیع مشارکات  
 واقع نشود آن جنس قریب خوانند چون جسم نامی که شریک  
 است میان انسان و حیوانات و نباتات لیکن در جواب  
 سوال از انسان نباتات مقول می شود و در جواب  
 سوال از انسان بل حیوانات و دیگر مقول نمی شود و هر جنس که  
 جواب از جمیع مشارکات در روی دو مرتبه باشد بیک مرتبه باشد

بناست و در آن جنس واقع شود آن جنس  
 در جواب تمام مشارکات در آن جنس واقع شود آن جنس  
 در جواب تمام مشارکات در آن جنس واقع شود آن جنس  
 در جواب تمام مشارکات در آن جنس واقع شود آن جنس  
 در جواب تمام مشارکات در آن جنس واقع شود آن جنس  
 در جواب تمام مشارکات در آن جنس واقع شود آن جنس  
 در جواب تمام مشارکات در آن جنس واقع شود آن جنس  
 در جواب تمام مشارکات در آن جنس واقع شود آن جنس

بناست و در آن جنس واقع شود آن جنس  
 در جواب تمام مشارکات در آن جنس واقع شود آن جنس  
 در جواب تمام مشارکات در آن جنس واقع شود آن جنس  
 در جواب تمام مشارکات در آن جنس واقع شود آن جنس







یک حقیقت باشد آن را خاصه خوانند و او حقیقت را تمیز کند  
 از غیر تمیز عرضی پس او کلی باشد که مقول شود و در جوابی  
 هونی عرض چون ضاحک نسبت با انسان و اگر مشترک باشد  
 میان دو حقیقت یا بیشتر آن را عرض عام خوانند چون شتر  
 که مشترک است میان انسان و میان حیوانات پس  
 کلیات منحصر شد در پنج نوع و جنس و فصل و خاصه و عرض عام  
**فصل معرف بر چهار قسم است اول حد تام**  
 و آن مرکب باشد از جنس قریب و فصل قریب چون  
 حیوان ناطق در تعریف انسان دوم حد ناقص و آن مرکب  
 باشد از جنس بعید و فصل قریب چون جسم نامی ناطق  
 یا جسم ناطق یا جوهر ناطق در تعریف انسان سوم

در حقیقت باشد آن را خاصه خوانند و او حقیقت را تمیز کند  
 از غیر تمیز عرضی پس او کلی باشد که مقول شود و در جوابی  
 هونی عرض چون ضاحک نسبت با انسان و اگر مشترک باشد  
 میان دو حقیقت یا بیشتر آن را عرض عام خوانند چون شتر  
 که مشترک است میان انسان و میان حیوانات پس  
 کلیات منحصر شد در پنج نوع و جنس و فصل و خاصه و عرض عام  
**فصل معرف بر چهار قسم است اول حد تام**  
 و آن مرکب باشد از جنس قریب و فصل قریب چون  
 حیوان ناطق در تعریف انسان دوم حد ناقص و آن مرکب  
 باشد از جنس بعید و فصل قریب چون جسم نامی ناطق  
 یا جسم ناطق یا جوهر ناطق در تعریف انسان سوم

در حقیقت باشد آن را خاصه خوانند و او حقیقت را تمیز کند  
 از غیر تمیز عرضی پس او کلی باشد که مقول شود و در جوابی  
 هونی عرض چون ضاحک نسبت با انسان و اگر مشترک باشد  
 میان دو حقیقت یا بیشتر آن را عرض عام خوانند چون شتر  
 که مشترک است میان انسان و میان حیوانات پس  
 کلیات منحصر شد در پنج نوع و جنس و فصل و خاصه و عرض عام  
**فصل معرف بر چهار قسم است اول حد تام**  
 و آن مرکب باشد از جنس قریب و فصل قریب چون  
 حیوان ناطق در تعریف انسان دوم حد ناقص و آن مرکب  
 باشد از جنس بعید و فصل قریب چون جسم نامی ناطق  
 یا جسم ناطق یا جوهر ناطق در تعریف انسان سوم



مگر وقتیکه قرینه واضح بوده باشد فصل بدانکه نیست چنان  
موجودات چون انسان و فرس مانند آن و تمیز کردن میان  
اجناس و فصول آن حقائق و میان اعراض عامه و خاص اینها  
در عایت اشکال است و در استنباط مفهومات اصطلاحیه و تمیز کردن  
میان اجناس و اعراض عامه و میان فصول و خواص اینها اساس  
است چون مفهوم کلمه و اسم و فعل و حرف و معرب و بن و صرف  
و مانند آن فصل چنان فارغ شدیم از مباحث تصور است  
که در کتب لغویه و غیره نوشته است  
شروع کردیم در تصدیقات همچنانکه در تحصیل تصور انظریه  
محتاج بودیم بدو چیز کی بیان موصل تصور دیگر که آن  
قول شارح است باقیام خود که آن معرفات اربع است و دیگر  
بیان کلیات خمس که قول شارح از آن مرکب شود و همچنان

عبارت سے تصدیق  
 قضیہ ایک ابن ابی  
 اس سے تصدیق  
 و قسب کہ دو بی خود ازان  
 در فارسی بر است  
 و صادق و یسین و دیم  
 با خود است در وقت  
 اول و ان عبارت است  
 از اذعان بنی قاضی  
 علی تصدیق باین کہ مجموعی

۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين









در علوم معتبر نیست و قضیه مجهله و رتبه است مخصوصه جزئی است  
 به در علوم ناشی است بحث کرده نشود فایده  
 پس قضایای معتبره در علوم حکمیه مخصوصاً از بهر است **فصل**  
 حرف سلب و قضیه چون حشر محمول شود آن قضیه را  
 معکوسه خوانند چون زید نا نویسنده است و اگر خبر نشود  
 آنرا محصله خوانند چون زید نیست نویسنده **فصل** نسبت  
 محمول با مفعول خواه با سیاح خواه سلبتاید که ضروری باشد  
 یعنی مستحیل الانکساک باشند را قضیه ضروریه مطلقه خوانند  
 چون کل انسان حیوان با ضروریه و لاشی من الانسان  
 بجبر با ضروریه و شاید که سلب ضرورت از هر دو طرف  
 باشد آن را ممکنه خاصه خوانند چون کل انسان کا  
 بالاسکان الخاص و لاشی من الانسان بکاتب

در علوم معتبر نیست و قیاسیه هم در وقت مخصوص جزئی است

بالا مکان الخاص موجه و سالبه را معنی یکی است یعنی ثبوت کتابت  
از آن که در کتابت میگویند که انسان را ضروری نیست و بیار  
که طرف باشد که مخالف حکم اوست آن را حکم عامه خوانند

چون کل انسان کتابت بالا مکان العام یعنی سلب کتابت  
از انسان ضروری نیست و چون لاشی من الانسان تجاب

بالا مکان العام یعنی ثبوت کتابت انسان را ضروری  
نیست و شاید که بدوام باشد یعنی همیشه

اعتبار ضرورت آن را دامنه مطلقه خوانند چون  
کل فلک متحرک و دائما و شاید که بافضل باشد یعنی

انجامه و آن را مطلقه عامه خوانند چون کل انسان  
مستفصل بافضل فصل حکم قضیه جمله آن باشد

مستفصل بافضل فصل حکم قضیه جمله آن باشد

و اما در کتابت میگویند که انسان را ضروری نیست و بیار  
که طرف باشد که مخالف حکم اوست آن را حکم عامه خوانند  
چون کل انسان کتابت بالا مکان العام یعنی سلب کتابت  
از انسان ضروری نیست و چون لاشی من الانسان تجاب  
بالا مکان العام یعنی ثبوت کتابت انسان را ضروری  
نیست و شاید که بدوام باشد یعنی همیشه  
اعتبار ضرورت آن را دامنه مطلقه خوانند چون  
کل فلک متحرک و دائما و شاید که بافضل باشد یعنی  
انجامه و آن را مطلقه عامه خوانند چون کل انسان  
مستفصل بافضل فصل حکم قضیه جمله آن باشد

و اما در کتابت میگویند که انسان را ضروری نیست و بیار  
که طرف باشد که مخالف حکم اوست آن را حکم عامه خوانند  
چون کل انسان کتابت بالا مکان العام یعنی سلب کتابت  
از انسان ضروری نیست و چون لاشی من الانسان تجاب  
بالا مکان العام یعنی ثبوت کتابت انسان را ضروری  
نیست و شاید که بدوام باشد یعنی همیشه  
اعتبار ضرورت آن را دامنه مطلقه خوانند چون  
کل فلک متحرک و دائما و شاید که بافضل باشد یعنی  
انجامه و آن را مطلقه عامه خوانند چون کل انسان  
مستفصل بافضل فصل حکم قضیه جمله آن باشد

که محمول را موضوع کند و موضوع را محمول بر چیزی که ایجاب  
و سلب و صدق اصلی محفوظ باشد پس موجب کلیه میوه  
جزئی منعکس شود مثلاً هر گاه که کل انسان حیوان  
صادق شود بعضی حیوان انسان صادق شود همچنین  
جزئی میوه جزئی منعکس شود مثلاً بعضی حیوان انسان  
صادق شود بعضی انسان حیوان نیز صادق شود  
زیرا که موضوع و محمول با هم متلاقی شده اند  
و ذات موضوع و شاید که محمول اعم باشد و عکس  
کلیه صادق نباشد و سالبه کلیه کفها منعکس شود  
چون ضروری باشد مثلاً هر گاه که لایق  
من الانسان بحسب بالضرورة صادق باشد

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



و بی ضروری نباشد چنانکه اگر انسان مطلقاً مستحارناهیست  
ست و قضیه منفصله یا حقیقه باشد اگر انفصال در وجود  
و عدم باشد چون این عدد یا زوج باشد یا فرد  
یعنی هر دو مجتمع نشوند و مرتفع نشوند یا مانعاً از اجتماع  
باشد اگر انفصال در وجود باشد چنانکه گویی این  
چیز یا شجر باشد یا حجر یعنی هر دو مجتمع نشوند  
لیکن از تعارض است یا مانعاً از انحلال باشد اگر انفصال  
در عدم باشد چنانکه گویی زید یا در دریاست  
یا غریق نشود یعنی هر دو مرتفع نشوند لیکن  
اجتماع شاید فصل تناقض و عکس در شرایط  
برقیاس حملیات معلوم شود فصل

و بی ضروری نباشد چنانکه اگر انسان مالمی است حمارنا هم  
 است و قضیه منفصله یا حقیقه باشد اگر انفصال در وجود  
 و عدم باشد چون این عدد و یازده و ج باشد یافت  
 یعنی هر دو مجتمع نشوند و مرتفع نشوند و یا مانع از اجتماع  
 باشد اگر انفصال در وجود باشد چنانکه گویی این











باشد سوم موجب کلیه صغری با سالبه کلیه کبری نتیجه سالبه  
 باشد چهارم موجب جزیه صغری با سالبه کلیه کبری نتیجه  
 سالبه خربیه باشد پس شکل اول شش محصورات  
 اربعه است و شرط مشکل ثانی آن است که مقدمین و  
 مختلفین باشند در ایجاب و سلب یعنی یکی موجب  
 باشد و دیگری سالبه و کبری وی کلیه باشد  
 ضرب نتیجه وی نیز چهارست اول موجب کلیه  
 صغری و سالبه کلیه کبری چنانکه بهمهج است  
 هیچ از آب نیست پس هیچ از پنج امنیت  
 دوم عکس این چنانکه هیچ انچه ب نیست و همه است  
 پس هیچ انچه امنیت سوم موجب جزیه صغری و سالبه کلیه کبری

[illegible]







لیکن فروست پس از وج نیست لیکن ز وج نیست پس  
 فرو باشد لیکن فرو نیست پس وج باشد یا مرکب  
 باشد از مفصله مانع الجمع با وضع احدی بجز من او نتیجه  
 رفع جزء دیگر باشد پس او را دو نتیجه باشد چنانکه گوی این  
 جسم را شجر است یا حجر لیکن شجر است پس شجر نیست  
 یا مرکب باشد از مفصله مانع اخلو با رفع احدی بجز من او نتیجه  
 وضع جزء دیگر باشد پس نتیجه او را دو است چنانکه گوی این  
 جسم یا لا حجر است یا لا شجر لیکن حجر است پس لا شجر باشد  
 لیکن شجر است پس لا حجر باشد

۴۲

تمام شد رساله کبری در علم منطق شهر حمادی الاول  
 سنه ۱۰۰۰ هجری و میطبع الطافی محله ناچهر رونق تازه یا کتبته مندر است









تفسیر استحداث است پس عالم حادث است فصل

در باب استحضار هر چه متصور شود اگر منع کند از شرکت بین  
کمترین آن را جزئی حقیقی خوانند چون آن را زید و اگر منع کند  
آنرا کلی خوانند چون عموم انسان آن کمترین افراد و جزئیات  
ضامی می خوانند چون زید و عمر و بکر و غیر آن چون کلی را  
نسبت کنی با افراد و یا عین حقیقت افراد باشد چون  
فراوانی خوانند یا جزو حقیقت افراد باشد پس اگر تمام شرکت  
بیان حقیقت آن افراد و یا است دیگر چون حیوان که تمام شرکت  
بیان انسان و دیگر حیوانات آنرا احسن خوانند و اگر چنین باشد  
آن فصل خوانند خواه مشترک نباشد چون نامی خواه مشترک  
آن تمام مشترک نباشد چون حاسن یا خارج از حقیقت افراد

در باب استحضار هر چه متصور شود اگر منع کند از شرکت بین  
کمترین آن را جزئی حقیقی خوانند چون آن را زید و اگر منع کند  
آنرا کلی خوانند چون عموم انسان آن کمترین افراد و جزئیات  
ضامی می خوانند چون زید و عمر و بکر و غیر آن چون کلی را  
نسبت کنی با افراد و یا عین حقیقت افراد باشد چون  
فراوانی خوانند یا جزو حقیقت افراد باشد پس اگر تمام شرکت  
بیان حقیقت آن افراد و یا است دیگر چون حیوان که تمام شرکت  
بیان انسان و دیگر حیوانات آنرا احسن خوانند و اگر چنین باشد  
آن فصل خوانند خواه مشترک نباشد چون نامی خواه مشترک  
آن تمام مشترک نباشد چون حاسن یا خارج از حقیقت افراد



آن را سیم ناقص خوانند چون جسم ضاحک مر انسان را میخیزد  
در تعریف آن ۱۰

اگر عرض عام را با خاصه جمع کنی رسم ناقص خوانند چون موجود

صاحک مر انسان بدانکه جنس و فصل و حد را بشیر و حقایق  
چون چون

موجوده در خارج استعمال میکنند و در فصول اعتبار نیز چون

اصطلاحاً خانه مثل کلمه و اسم و فعل و حرف و مصدر و بنی  
 نحو بان ۱۱

استعمل میکنند و پیش از عربیت <sup>که</sup> معنی حرف باب و قسائم

در روی خن باشد فصلاً در مباحث حجت و دلیل البصیر

تتمتع خوانند و قضیه بر سه قسمت یکی احکام و آن مرکب باشد

زود و مفید مشایخ الانساب کاتب و آراء را منجمه خوانند و از ایشان

کتاب الفقه المصنف

این کتاب و آن رساله که در دسترس است و در میان مردم  
در این زمانه بسیار است و در میان مردم

و انند و محکوم به ارجح و دومت طبعه و ان مر

و در این کتاب که در این کتابخانه است

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم

از دو قضیه که میان ایشان حکم کرده باشند اتصال چون کما  
 کانت اششس کان النهار موجودا و این را موجه خوانند و حکم  
 کرده باشند بسبب اتصال چون ایس بسبب اذ اکانت اششس  
 کان الیل موجودا و این را سالبه خوانند و موم شرطیه منفصله  
 مرکب باشد از دو قضیه که میان ایشان حکم کرده باشند بانفصال  
 بسبب

**انفصال و منفصله بر سه قسم است اول حقیقه که در حکم**

کرده باشند بانفصال در صدق و کذب هر دو چون پدر لود  
 اما زوج و اما فرد و این را موجه حقیقه گویند یا حکم کرده باشند  
 بسبب این انفصال چون ایس التی نه العدد اما زوج و اما  
 بتساوی و این را سالبه حقیقه خوانند و دوم ممانعه جمع در حکم  
 حکم کرده باشند بانفصال در صدق فقط یا بسبب این انفصال

از میان این دو قضیه که میان ایشان حکم کرده باشند اتصال چون کما  
 کانت اششس کان النهار موجودا و این را موجه خوانند و حکم  
 کرده باشند بسبب اتصال چون ایس بسبب اذ اکانت اششس  
 کان الیل موجودا و این را سالبه خوانند و موم شرطیه منفصله  
 مرکب باشد از دو قضیه که میان ایشان حکم کرده باشند بانفصال  
 بسبب  
 این انفصال و منفصله بر سه قسم است اول حقیقه که در حکم  
 کرده باشند بانفصال در صدق و کذب هر دو چون پدر لود  
 اما زوج و اما فرد و این را موجه حقیقه گویند یا حکم کرده باشند  
 بسبب این انفصال چون ایس التی نه العدد اما زوج و اما  
 بتساوی و این را سالبه حقیقه خوانند و دوم ممانعه جمع در حکم  
 حکم کرده باشند بانفصال در صدق فقط یا بسبب این انفصال

از میان این دو قضیه که میان ایشان حکم کرده باشند اتصال چون کما  
 کانت اششس کان النهار موجودا و این را موجه خوانند و حکم  
 کرده باشند بسبب اتصال چون ایس بسبب اذ اکانت اششس  
 کان الیل موجودا و این را سالبه خوانند و موم شرطیه منفصله  
 مرکب باشد از دو قضیه که میان ایشان حکم کرده باشند بانفصال  
 بسبب





این باشد شکل چهارم گویند و این بعد از پنج است چون کل اشک  
 فیه من بچ و اگر متوسط بود و در و را از اشک نانی خوانند  
 بچ و اگر دلیل مرکب شود از متصله یا از منفصله آن بقیاس  
 استثنائی خوانند مثال متصله چون کماکان استثنائی ناگان چون نا  
 انسان فهو حیوان گفته لیکن چون فلیس بانسان مثال منفصله  
 چون هذا العدد اما زوج و اما فرد گفته فلیس گفته فرد فلیس  
 گفته لیکن زوج فهو فرد گفته لیکن فلیس فهو زوج و اما عدد المنة  
 باعتبار استثنای اقصی  
 باعتبار استثنای اقصی

این باشد شکل چهارم گویند و این بعد از پنج است چون کل اشک  
 فیه من بچ و اگر متوسط بود و در و را از اشک نانی خوانند  
 بچ و اگر دلیل مرکب شود از متصله یا از منفصله آن بقیاس  
 استثنائی خوانند مثال متصله چون کماکان استثنائی ناگان چون نا  
 انسان فهو حیوان گفته لیکن چون فلیس بانسان مثال منفصله  
 چون هذا العدد اما زوج و اما فرد گفته فلیس گفته فرد فلیس  
 گفته لیکن زوج فهو فرد گفته لیکن فلیس فهو زوج و اما عدد المنة  
 باعتبار استثنای اقصی  
 باعتبار استثنای اقصی

باعتبار استثنای اقصی  
 باعتبار استثنای اقصی  
 ۴۹۵۵  
 میرزا مستجاب قاسم

این باشد شکل چهارم گویند و این بعد از پنج است چون کل اشک  
 فیه من بچ و اگر متوسط بود و در و را از اشک نانی خوانند  
 بچ و اگر دلیل مرکب شود از متصله یا از منفصله آن بقیاس  
 استثنائی خوانند مثال متصله چون کماکان استثنائی ناگان چون نا  
 انسان فهو حیوان گفته لیکن چون فلیس بانسان مثال منفصله  
 چون هذا العدد اما زوج و اما فرد گفته فلیس گفته فرد فلیس  
 گفته لیکن زوج فهو فرد گفته لیکن فلیس فهو زوج و اما عدد المنة  
 باعتبار استثنای اقصی  
 باعتبار استثنای اقصی





CALL No. { 14.5A } 12P ACC. NO. 4900

AUTHOR \_\_\_\_\_

TITLE \_\_\_\_\_ مجموعہ سبق

Class No. 14.5A Acc. No. 4900  
Author \_\_\_\_\_  
Book No. 12P

Title \_\_\_\_\_ مجموعہ سبق

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



## MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

